

نکاتی پیرامون سوسیالیسم علمی

(۱۴)

مارکسیسم و انقلاب سوسیالیستی اکتبر

آموزگاران بزرگ پرولتاریا بما می آموزند که جامعه سرمایه داری آخرین نظام مبتنی بر استثمار

انسان از انسان است . جامعه نوینی که از بطن آن بیرون می آید در مسیری پیش می رود که به استثمار انسان از انسان ، طبقات و مبارزه طبقاتی پایان می بخشد .

نیروی تعیین کننده و اصلی این جامعه نوین در رسالت تاریخی طبقه کارگر می باشد ، طبقه ای که نه تنها خود بلکه تمام جامعه را برای همیشه از اختلافات طبقاتی و مبارزه طبقاتی رها می گرداند .

" رهبری تاریخ به پرولتاریا سپرده شده است ، طبقه ای که بنابر وضع کامل اجتماعی خود فقط زمانی می تواند خود را آزاد کند که هرگونه بردگی ، هر گونه استثمار را بطور کلی نابود سازد "

(انگلس و کارل مارکس ، آثار منتخب جلد دوم ص ۱۴۹)

پرولتاریا برای تحقق رسالت خود همان راهی را درپیش می گیرد که قوانین عینی جامعه سرمایه داری در مقابلش گذارده است . راه پرولتاریا راه مبارزه طبقاتی در تمام عرصه ها و بویژه در زمینه سیاسی است که تحت رهبری عنصر آگاه طبقه ، یعنی تحت رهبری حزب سیاسی طبقه کارگر با انجام انقلاب سوسیالیستی به جامعه نوین منتهی می گردد .

شرط ضروری و لازم برای انقلاب سوسیالیستی در هر کشوری وجود دو طبقه پرولتاریا و بورژوازی و درجه معینی از تکامل نیروهای مولد است . بدیهی است برای انجام انقلاب سوسیالیستی که ناشی از تشدید تضاد نیروهای مولد و روابط تولید است ، وجود پرولتاریا و بورژوازی دو عنصر لازم می باشند .

مارکس می گوید :

" انقلاب (سوسیالیستی) فقط هنگامی میسر است که با تولید سرمایه داری ، پرولتاریا صنعتی دست کم مقام در خور اهمیتی در میان توده های مردم یافته باشد "

این نکته را هم اضافه کنیم ؛ اگر پرولتاریا نتواند بمثابه مدافع پی گیر و قاطع منافع آتی و آتی توده های زحمتکش و استثمارشونده اعتماد و اطمینان آنها را جلب کند ، انقلاب سوسیالیستی و دگرگونی بنیادی به وقوع نخواهد پیوست .

مارکس و انگلس از پرولتاریا سخن می گویند ، از آن طبقه ای سخن می گویند که به علت نداشتن وسائل تولید مجبور است جهت گذراندن زندگی نیروی کار خود را بمثابه کالا در بازار به سرمایه دار بفروشد .

باید توجه داشت تقسیم پرولتاریا جهانی بر حسب درجه کامل صنعتی کشورها ، یعنی تقسیم به پرولتاریا کشورهای صنعتی پیشرفته و پرولتاریا کشورهای صنعتی کم رشد بهیچ عنوان در مارکسیسم جانی ندارد .

بطور مثال : درجه تکامل نیروهای مولد در امریکا یا آلمان بمراتب از بلژیک و اسپانیا بالاتر می باشد، اما هیچکس میان پرولتاریا این کشورها در انجام رسالت تاریخی خود تفاوتی قائل نمی باشد. اندیشه ترسکیستی ای که این رسالت تاریخی را فقط برای پرولتاریا کشورهای پیشرفته قائل است و پرولتاریا ی کشورهای عقب نگاهداشته شده و

کم رشد را از انقلاب سوسیالیستی منع می کند و در مقابل موعظه سازش با بورژوازی را تحت عنوان رشد نیروهای مولده ساز می گرداند .

این امر که چرا پرولتاریا در راس دولت سوسیالیستی از توسعه و تکامل نیروهای مولد ناتوان است و حتماً باید این کار را از بورژوازی بطلبد معلوم نیست . در حالی که تجربه تاریخ انقلابات سوسیالیستی در جهان عکس آنرا نشان داده است . زمانی که نئین در همین رابطه مینویست :

" اگر برای ایجاد سوسیالیسم سطح معینی از فرهنگ لازم است اگر چه کسی نمی تواند بگوید این سطح معین " فرهنگ " کدام است زیرا در کشورهای اروپای باختری این سطح متفاوت است ، پس چرا نباید ابتدا از طریق انقلابی محملهای این سطح معین را بدست آوریم و سپس بر بنیاد حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی برای رسیدن به خلق های دگر بحرکت درآیم .

شما می گویند برای ایجاد سوسیالیسم تمدن لازم است . بسیار خوب پس چرا نمی بایست ابتدا محملهایی از تمدن نظیر طرد ملاکین ، طرد سرمایه داران روسیه را در کشور خود عملی کنیم و سپس حرکت بجانب سوسیالیسم را آغاز نماییم ؟ در کدام کتابی خوانده اید که چنین تغییر شکل عادی تاریخی امری است غیر مجاز و یا غیر ممکن " .

(نئین : " درباره انقلاب ما " ، آثار منتخب بزبان فارسی ص ۸۶۸)

انقلاب سوسیالیستی چیست؟

انقلاب سوسیالیستی یعنی پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی ، تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکمه و تجدید سازمان جامعه در جهت پیشرفت بسوی نابودی طبقات . پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی بدین معنی است که طبقه کارگر بورژوازی را از مسند قدرت بزیر می کشد و جای او را بصورت طبقه حاکم می گیرد و وسائل تولید را بمالکیت اجتماعی درمی آورد . یعنی با استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بمثابه ضامن و حافظ حراست از مالکیت اجتماعی ، شرایطی (هم در عرصه اقتصادی و هم در عرصه سیاسی) را در جامعه برقرار می گرداند ؛ که جامعه در جهت رشد و توسعه ، پیشرفت و شکوفائی ، عدالت و امنیت اجتماعی ، و ... سیر طریق کند . شرایطی که آغازش بر اساس رشد جامعه بمنظور محو طبقات و اختلافات طبقاتی پی ریزی می گردد .

بدین ترتیب مارکس و انگلس هر کجا که از انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب پرولتاریائی سخن گفته اند همین مضمون را بیان داشته اند .

در مانیفست کمونیست چنین آمده است :

" هدف فوری کمونیست ها عبارت است از تبدیل پرولترها به طبقه و سرنگونی حاکمیت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا . هدف فوری کمونیست ها (توجه کنید ، هدف کمونیست ها و نه پرولتاریا- نگارنده) در مرحله اول در انقلاب کارگری ، تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکمه است "

" پرولتاریا همه سرمایه را کم کم از دست بورژوازی بیرون می کشد ، ابزار تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریای سازمان یافته بصورت طبقه حاکمه متمرکز می سازد و هر چه سریع تر کمیت نیروهای مولد را افزایش میدهد . "

از این عبارت بر دو نکته اساسی باید توجه داشت : نخست اینکه پرولتاریا باید قبل از هر چیز قدرت حاکمه را بدست آورد . حاکمیت سیاسی پرولتاریا نشانه اساسی هر انقلاب سوسیالیستی است . دوم اینکه دولت پرولتاری چیزی نیست جز پرولتاریای سازمان یافته بصورت طبقه حاکمه که تمام وسائل تولید را در دست خود متمرکز می گرداند . و این تمرکز از آن جهت ضروری است که به هرج و مرج تولید که مشخصه تولید سرمایه داری است ، پایان دهد و تکامل اقتصاد را بر طبق نقشه به تحقق درآورد .

باز باید توجه داشت که هرگز مارکسیسم حزب و دولت سوسیالیستی را از پرولتاریا جدا نمی کند . امری را که بسیاری از جریانات خرده بورژوازی بر آن اصرار می ورزند و بد تر اینکه این جدائی را عین مارکسیسم میدانند و دلیل اصلی شکست سوسیالیسم در شوروی را رهبری حزب بلشویک بر دولت سوسیالیستی و مردم می دانند .

قبلاً توضیح داده شد که میان کمونیست ها اختلافی بین کارگر و روشنفکر نیست . کمونیست ها همه با هدف پیروزی پرولتاریا و محو طبقات مبارزه می کنند . بنابراین جدا کردن حزب طبقه کارگر که دولت را در دست می گیرد از پرولتاریا ، در تقابل با مارکسیسم است . انگلس می گوید :

" حزب کارگری سوسیال دمکراتیک آلمان از آنجا که حزب کارگر است لزوماً سیاست طبقاتی ، سیاست طبقه کارگر را اعمال می کند و چون هر حزب کارگری از این مبداء برمی خیزد که حاکمیت را در دولت تصرف کند ، حزب کارگری سوسیال دمکراتیک آلمان نیز خواستار حاکمیت خود ، حاکمیت طبقه کارگر و بدین قسم حاکمیت طبقه است " (تکیه از انگلس)

(درباره مسئله مسکن ، آثار منتخب بزبان آلمانی جلد ۱ ص ۵۷۹)

روشن است مارکسیسم بین حاکمیت حزب و حاکمیت طبقه تفاوت نمی گذارد . حاکمیت حزب در دولت پرولتاریایی چیزی جز حاکمیت خود پرولتاریا نیست . همانگونه که حزب از پرولتاریا و پرولتاریا از حزب جدا نیست .

و یا در جای دیگر :

" بطور اختصار کمونیست ها در همه کشور ها از هر جنبش انقلابی علیه وضع اجتماعی و سیاسی موجود پشتیبانی میکنند " . " در تمام این جنبش ها مسئله مالکیت را در هر درجه ای از تکامل که باشد بمثابه مسئله اساسی به پیش می کشند " .

این بدان معنی است که در شرایط سرمایه داری ، در شرایطی که پرولتاریا و پرولتاریا در برابر یکدیگر قرار گرفته اند ، در شرایطی که نیروهای مولد باتدازه ای تکامل یافته اند که به تشدید مبارزه طبقاتی میدان دهند (باید توجه داشت این درجه تکامل در همان زمان تدوین " مانیفست " در کشورهای اروپای غربی و امریکا بدست آمده بود) ، می توان الغاء مالکیت را بمثابه مسئله اساسی مطرح کرد . به بیان دیگر همین درجه از تکامل نیروهای مولد کافی است برای آنکه پرولتاریا به انقلاب سوسیالیستی دست یازد .

در ماده اول اساسنامه " اتحادیه کمونیست ها " چنین آمده است :

" هدف اتحادیه سرنگونی پرولتاریا ، حاکمیت پرولتاریا ، برانداختن جامعه کهنه مبتنی بر تضادهای طبقاتی پرولتاریا و ایجاد بنیان جامعه ای جدید ، بدون طبقات و بدون مالکیت خصوصی است " .

انگلس در اثر خود تحت عنوان " تکامل سوسیالیسم از تخیلی به علم " چنین می نویسد :

" انقلاب پرولتاریایی ، حل تضادها . پرولتاریا قدرت عمومی را بدست می گیرد و به نیروی این قدرت و وسائل تولید اجتماعی را که از دست پرولتاریا بیرون میرود به مالکیت همگانی در می آورد با این عمل و وسائل تولید که تا آنزمان دارای خصلت سرمایه داری است آزاد می شوند و به خصلت اجتماعی آنها آزادی کامل داده میشود که گسترش یابد و استوار شود " .

بطور خلاصه مارکسیسم انقلاب سوسیالیستی را در دو نکته اساسی می بیند : اول تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سپس تبدیل مالکیت خصوصی بر وسائل تولید به مالکیت عمومی .

آیا انقلاب اکتبر روسیه ، انقلاب سوسیالیستی بود؟

در روزهای ۲۴ و ۲۵ اکتبر شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان همراه با طبقه کارگر پتروگراد به رهبری حزب بلشویک به کاخ زمستانی یورش بردند ، دولت موقت پرولتاریا را سرنگون ساختند و خود زمام امور را بدست گرفتند .

توسط این عمل انقلابی طبقه کارگر روسیه خود را به طبقه حاکمه تبدیل کرد . هنوز از پیروزی ساعاتی نگذشته بود که دومین کنگره نمایندگان شوراهای سراسری روسیه مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان تشکیل گردید و با فراخوانی پیروزی انقلاب سوسیالیستی را اعلام داشت .

اولین فرمان کنگره سراسری شوراهای روسیه : در باره صلح ، این خواست توده های مردم بود .

دومین فرمان کنگره : درباره زمین بود . با صدور فرمانی مالکیت اربابی بر زمین بدون باز خرید لغو شد و همه زمین های مزروعی به مالکیت عمومی درآمد و در اختیار تمام زحمتکشان بی زمین قرار گرفت .

روشن است که این دو فرمان دارای خصلت سوسیالیستی نمی باشد . در واقع کنگره شورای سراسری ضمن گذار به سوسیالیسم همانطور که لنین کبیر پیش بینی کرده بود ، وظائف دمکراتیک انقلاب بورژوازی فوریه را به پایان رساند و از این طریق یاریدگر در عمل بی کفایتی بورژوازی در عدم انجام وظائف دمکراتیک انقلاب را باثبات رساند . و در عین حال حقانیت کمونیست ها بعنوان پی گیرترین دمکرات ها، بمثابه بانیان اصلی حل وظائف باقیمانده از دوران گذشته در جامعه می باشند .

در کنگره شوراهای با صدور فرمان هایی : تمامی منابع زمینی و زیر زمینی مانند نفت ، ذغال سنگ ، معادن ، جنگل ها و آبها بمالکیت همگانی درآمد .

کنگره در پایان اجلاس خود دولت سوسیالیست را تشکیل داد که اعضای آن همگی از حزب بلشویک انتخابات شدند .

" همه می دانند که کمیته مرکزی ما یک فهرست خالص بلشویکی از اسامی کمیسرهای خلق به دومین کنگره کشوری شوراهای روسیه پیشنهاد کرد و کنگره این فهرست اعضای دولت خالص بلشویکی را تصویب نمود . "

(لنین آثار منتخبات)

بدینسان کارگران پس از پیروزی ، در کنگره شوراهای با فرامین اساسی دولت مورد اعتماد خود را تشکیل دادند . در واقع این کارگران و زحمتکشان بودند که آگاهانه سرنوشت انقلاب و کشور روسیه را بدست ستادفرماندهی پیشاهنگ زحمتکشان ، یعنی بدست حزب بلشویک که لنین در راس آن قرار داشت سپردند .

دولت سوسیالیستی شوروی همان دولت کارگران بود که زمام امور را در دست گرفت . لنین می نویسد :

" نخستین وظیفه هر حزبی که آینده به وی تعلق دارد عبارتست از اقناع اکثریت مردم به صحت برنامه و تاکتیک خود ... اکنون این وظیفه که البته هنوز به هیچوجه سرانجام نیافته (و هرگز نمیتواند پایان پذیرد) بطور عمده عملی شده است زیرا اکثریت کارگران و دهقانان روسیه چنانچه آخرین کنگره شوراهای در مسکو بی چون و چرا نشان داد دانسته و فهمیده هوادار بلشویکها می باشند . "

پس از لغو مالکیت اربابی بر زمین و ایجاد مالکیت عمومی بر منابع زمینی و زیر زمینی :

" ظرف چند ماه بازم بدون جبران خسارت تقریباً از تمام سرمایه داران بزرگ ، صاحبان فابریک ها و کارخانه ها و شرکت های سهامی و بانک ها و راههای آهن و غیره سلب مالکیت گردید ، تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از " کنترل کارگری " به اداره کارگری امور فابریک ها و کارخانه ها و راههای آهن ، تمام اینها در عمده ترین موارد انجام پذیرفت "

(لنین آثار منتخبات بزبان فارسی)

بدین ترتیب با تصرف قدرت توسط پرولتاریا ، مالکیت خصوصی بر وسائل تولید به مالکیت همگانی تبدیل شد و در دست دولت پرولتری متمرکز گردید . این تغییر و تحولات همان خصوصیات انقلاب پرولتری است که در آثار مارکس و انگلس آمده است .

در واقع در اکتبر ۱۹۱۷ این تنوری انقلاب سوسیالیستی مارکس و انگلس بود که به تحقق درآمد و این بدان معنی است که انقلاب اکتبر روسیه ، انقلاب سوسیالیستی بود .

زمانیکه انقلاب سوسیالیستی پیروز شد و وسائل تولید به مالکیت عمومی درآمد ، کار خاتمه نمی پذیرد . از پیروزی انقلاب سوسیالیستی تا استقرار جامعه کمونیستی راه دور و درازی است که پرولتاریا باید آنرا طی کند .

این راه ، راه هموار و سر راست نیست . گاهی باید در مکانی توقف کرد . حتی گاهی باید به عقب بازگشت . در این راه موانع و مشکلات بسیاری است که باید دانست و توانست بر آنها غلبه کرد . این راه هرگز تاکنون تا پایان پیموده نشده است و تجربه ای جز در آغاز های اولیه در دست نیست .

اگر چه مارکس و انگلس در آثار خود خطوط کلی حرکت بسوی جامعه کمونیستی را بدست داده اند ولی پرولتاریا باید با نیرو و توان خود مسائل مشخص را در جریان گذار حل کند .

باید دقت داشت ، در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم بدون شک کشورهایی که در آنها تکامل سرمایه داری در سطح نازل تری قرار دارند با مشکلات و معضلات بیشتری دست بگریبان خواهند بود . پیشروی آنها با شتاب کمتری صورت خواهد گرفت ولی پرولتاریا نمی تواند و نباید چنانچه شرایط و مقدمات پیروزی انقلاب آماده است به صرف اینکه برای پیشروی بسوی سوسیالیسم با مشکلات بیشتری مواجه خواهد شد از تصرف قدرت سیاسی صرف نظر کند و آنرا به تکامل نیروهای مولد موکول سازد .

گر چه طبق تجربه تاریخ ، امر انقلاب سوسیالیستی در کشور های کم رشد ، بدلیل ضعف بورژوازی آسانتر از کشورهای پیشرفته انجام می گیرد . انقلاب اکتبر روسیه و چین گویای بارزی در صحت این امر می باشد .

امروز هم اتحاد شوروی و هم چین از راه سوسیالیسم منحرف شده و به نظام سرمایه داری بازگشته اند ، این بازگشت به قهقرا دلیل بر آن نیست که چون روسیه و چین از لحاظ صنعتی عقب مانده بودند، نمی بایست به انقلاب دست می زدند .

نمونه اتحاد شوروی در عمل ثابت کرد که سطح عقب مانده تکامل تکنیک مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولد و ساختمان سوسیالیسم نبود . پرولتاریا روسیه توانست ظرف سی سال بدون بورژوازی و با نیروی خویش علیرغم خرابی های ناشی از دو جنگ جهانی و مداخله امپریالیست ها که سر زمین سوخته باقی گذاشتند ، صنایع خود را آنچنان رشد دهد که حتی نیروی عظیم فاشیسم آلمان را که بر تولیدات کشورهای سراسر اروپا جنگ انداخته بود ، درهم شکند .

در آستانه مرگ استالین اتحاد شوروی یکی از بزرگترین قدرت های صنعتی جهان بشمار می آمد . و درست بر پایه همین رشد نیروهای مولد در دوران سوسیالیسم ، اتحاد شوروی بصورت یکی از دو ابر قدرت جهان تبدیل گردید .

انحراف جامعه شوروی را در آماده نبودن روسیه برای انقلاب سوسیالیستی انگاشتن در واقع گریبان خود را از بررسی واقعیات و تحلیل رویداد های مشخص راهنیدن است .

با این " استدلال " بیش از سی سال تحولات جامعه شوروی بدست فراموشی سپرده می شود . تحولاتی که جامعه شوروی را از بنیان دگرگون ساخت و در آن نظام نوینی ، نظام سوسیالیستی ای پدید آورد که تا مدت مدیدی الهام بخش زحمتکشان جهان بود ، گرما بخش نیروی رنج و کار بود ، پرچمدار صدها احزاب کمونیستی و جنبش های آزادی بخش و ضد امپریالیستی بود ، با کمک و پشتیبانی این اردوگاه سوسیالیستی جهان شاهد چندین انقلاب سوسیالیستی از جمله انقلاب سوسیالیستی چین بود ، در پرتوی این بلوک قدرتمند سوسیالیستی امکان و جرئت افسارگسیختگی و تجاوزگری از امپریالیست ها سلب گردیده بود ، افسارگسیختگی و تجاوزگری که در کم تر از دو دهه جان میلیونها انسان های پر امید را گرفته است و با لجام گسیختگی هر چه تمامتر جهان را بورط سیاهی و تباهی می کشاند .

بورژوازی جهانی از وحشت رشد و گسترش هر روزه سوسیالیسم در جهان بمنظور جلوگیری از آن مجبور به پذیرش " دولت رفاه " گردید ، همانطوریکه بعداز شکست این سوسیالیسم امید بخش قدم بقدام امکانات و رفاهیات داده شده را پس گرفت .

این " استدلال " گذشته از ساده کردن قضایا این اشکال بزرگ را دارد که امکان بررسی و تحلیل تاریخ سی ساله انقلاب شوروی و عوامل بازگشت به نظام سرمایه داری را از جویندگان راه مارکسیسم می گیرد و آنها را از آموختن از تجارب ساختمان سوسیالیسم باز می دارد .

لذا بررسی انقلاب اکتبر شوروی و علل شکست آن برای پیوندگان راه رهایی حائز اهمیت بوده و بویژه که این انقلاب اولین تجربه پیروزمند عملی زحمتکشان در تاریخ بشری بود و دارای ویژه گی هایی است که می توان از آن بمانابه تاره گی های افزون بر گنجینه دانش مارکسیستی مورد بهره برداری قرار داد .

تازه گی هایی چون : صلح برست ، شرایط اقتصادی جدید (نپ) ، تبدیل مالکیت خرده به مالکیت بزرگ اشتراکی- از طریق تعاونی های کشاورزی ، اتحاد کارگران با دهقانان فقیر در پیکر استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بمانابه عالیترین دمکراسی زحمتکشان ، و

صلح برست و پی آمد های آن

بمنظور استحکام حاکمیت شوروی ضروری بود ماشین کهنه دولتی بورژوازی را واژگون ساخت و بجای آن دستگاه نوین دولتی شوروی را مستقر نمود . همچنین می باسیت باقیمانده سازمان صنفی و رژیم ستم ملی را محو کرد و امتیازات کلیسا را لغو نمود . میباید مطبوعات ضد انقلابی و هرگونه سازمانهای علنی و غیر علنی ضد انقلابی را از سر راه رشد دولت زحمتکشان رو بید . لازم بود ، بدنبال ملی کردن اراضی ، همه صنایع بزرگ را نیز ملی کرد . و بلاخره بخاطر مصالح حکومت شوراها ضروری بود که از حالت جنگ خارج گردید . تمام این اقدامات در مدت چند ماه از اواخر سال ۱۹۱۷ تا اواخر سال ۱۹۱۸ انجام داده شد .

کار شکنی مامورین وزارت خانه های پیشین که بدست اس ار ها و منشویکها انجام می گرفت از بین برده شد .

وزارت خانه ها رژیم قدیم منحل و بجای آن دستگاه های اداری شوروی و کمیساریا های ملی مربوطه برقرار گردید .

جهت اداره صنایع کشور شورای عالی اقتصاد ملی تاسیس شد و هیت ویژه ای بمنظور مبارزه بر ضد عناصر ضد انقلاب و کارشکن تشکیل یافت .

فرمانهایی بمنظور ایجاد ارتش سرخ و نیروی دریایی جدید صادر گردید و تدارکات بوجود آمدنشان در دستور کار قرار گرفت .

مجلس بی بو و خاصیت موسسان که انتخاباتش اساساً پیش از انقلاب کتبر روی داده و از همه مهمتر ، از تصویب فرمان های کنگره دوم شوراها در باره صلح ، زمین و انتقال حاکمیت به شوراها سر پیچی کرده بود ، قهرماً منحل گردید .

جهت برانداختن کامل بقای فنودالیسم و برچیدن شرایط نا برابر حقوق در همه رشته های زندگی اجتماعی ، جدا کردن کلیسا از دولت و جدائی نهاد های آموزشی از کلیسا ، تساوی حق زنان و تساوی حقوق ملل روسیه فرمان هانی صادر گردید .

در فرمان مخصوص حکومت شوروی که بنام " بیانیه حقوق ملل روسیه " مشهور است ، تاکید شد که ترقی آزاد ملل روسیه و تساوی حقوق کامل آنها از الزامات قانون می باشد .

در نتیجه همه این اقدامات و اقدامات نظیر آن : نیروی بورژوازی ، ملاکین ، مامورین مرتجع ، احزاب ضد انقلابی را از ریشه برانداخته و حاکمیت شوروی را در درون کشور محکم نمود .

ولی باید در نظر داشت مادام که روسیه در حال جنگ با آلمان و اتریش بود ، امکان تثبیت حکومت شوروی ممکن نبود . می بایست به جنگ خاتمه داد و بی دلیل نبود حزب بلشویک از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب اکتبر مبارزه خود را برای صلح به پیش می برد .

برای صلح ؛ حکومت شوراها " بهمه مللی که در جنگ بودند " پیشنهاد کرد : " که آنان و حکومتهای شان فوراً اقدام بمذاکره برای صلح عادلانه دموکراتیک نمایند " . ولی انگلیس و فرانسه از پذیرفتن پیشنهاد امتناع ورزیدند .

حکومت زحمتکشان بمنظور عملی کردن خواست شوراها تصمیم گرفت که با آلمان و اتریش اقدام به مذاکره نماید .

مذاکرات در سوم دسامبر در برست- لیتوفسک آغاز شد. ۵ دسامبر قراردادی درباره ترک موقت عملیات جنگی امضاء گردید.

مذاکرات در شرایط خرابی اقتصادی، در شرایط فرسودگی همگانی از جنگ و ترک جبهه، بطور کلی در شرایطی انجام می‌گردید که هر آن درهم شکستن ارتش روسیه را در مقابل داشت.

در هنگام مذاکرات مشخص شد که امپریالیست‌های آلمان کوشش دارند بخش‌های عظیم امپراطوری سابق روسیه را تصرف نمایند. در نظر داشتند؛ لهستان، اکرین و سرزمین کرانه‌های بالتیک را وابسته بخود گردانند.

بدیهی بود که ادامه جنگ در چنین شرایط باعث می‌گردید که موجودیت جمهوری شوروی نو بنیاد بخطر افتد. لازم بود در مقابل خطرناکترین درنده آن زمان یعنی در مقابل امپریالیسم آلمان عقب‌نشینی اختیار شود تا بتوان با تجدید قوا، حاکمیت شوروی را مستحکم نمود و ارتش سرخ را که توان دفاع در مقابل یورش دشمنان را داشته باشد برپا نمود.

باید توجه داشت در چنین شرایط همه عناصر ضد انقلابی از منشویکها و اس‌ارها گرفته تا افراد درندخوی گارد سفید بر ضد امضای معاهده صلح دیوانه‌وار تبلیغات می‌کردند. هدف آنها کاملاً مشخص بود: آنها می‌خواستند مذاکرات صلح بر هم خورد و آلمانها با هجوم خود حاکمیت شوروا را که هنوز محکم نشده بود درهم کوبد.

در این کارزار براندازی خانانها، همدست آنها ترتسکی و دستیار او بوخارین بود که به‌مراهی رادک و پیاتاکوف در راس گروهی قرار داشتند که دشمنان حزب بلشویک بودند. ولی این جماعت ترسو و دورو جهت پیش بردن مقاصد ضد انقلابی، خود را دسته "کمونیست‌های چپ" می‌نامیدند.

ترتسکی و دسته "کمونیست‌های چپ" در درون حزب بر ضد لنین به مبارزه سخت پرداختند و ادامه جنگ را خواستار بودند. و این در حالی بود که این ضد لنینیست‌ها سیاست خانانها خویش را با عبارات چپ، ماهرانه پرده پوشی می‌کردند.

در ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ مذاکرات صلح در برست-لیتوفسک علیرغم پافشاری لنین و استالین بنام کمیته مرکزی حزب قطع شد. ترتسکی که در برست رئیس هیئت نمایندگی شوروی را عهده دار بود، دستورات اکید حزب بلشویک را خانانها نقض کرد.

ترتسکی بدروغ به آلمان‌ها اظهار داشت که شوروی امضای صلح مطابق شرایط آنان را نمی‌پذیرد. در عین حال ترتسکی جهت دستیابی به مقاصد شوم خویش به آلمان‌ها خبر داد که شوروی جنگ نخواهد کرد. بزبان ساده به آلمان‌ها گفت حمله کنید. طبیعی است که آلمان‌ها هم بیش از این از یک خائن بمنافع کشور شوروی، چیز دیگری نمی‌خواستند.

دولت آلمان هم بلافاصله قرارداد جنگ را قطع کرده و به تعرض وسیع دست زد و سرزمین‌های پهناوری را متصرف شده، پتروگراد را هم در معرض تهدید قرار داد.

حزب و حکومت شوروی در شرایط مرگ و زندگی با فرمان: "میهن سوسیالیستی در خطر است" به بسیج عمومی پرداخت. طبقه کارگر دلاورانه همراه با دستجات جوان ارتش نو، اقدام به تشکیل بخش‌هایی از ارتش سرخ نمود و با رشادت کم نظیر از سقوط حتمی پتروگراد جلوگیری بعمل آورد.

در ۱۸ فوریه ۱۹۱۸ کمیته مرکزی حزب پیشنهاد لنین مبنی بر ارسال فوری تلگرافی به آلمانها جهت انعقاد قرارداد صلح را پذیرفت. در مقابل آلمانها بمنظور تحمیل شرایط بهتر صلح به تعرض خویش ادامه دادند و فقط در ۲۲ فوریه بود که دولت آلمان موافقت خود را برای امضای قرارداد صلح اعلام داشت. یعنی در شرایطی که همه چیز به نفع آنان بود.

لنین خاطر نشان ساخت که بوخارین و ترتسکی "در عمل به امپریالیست‌های آلمان یآوری کردند و مانع نمو و ترقی انقلاب در آلمان گردیدند". (لنین جلد ۲۲ ص ۳۰۷ چاپ روسی)

در ۲۳ فوریه کمیته مرکزی تصمیم گرفت که شرایط آلمان پذیرفته شده و قرارداد صلح امضا گردد. بدین ترتیب خیانت ترتسکی و بوخارین برای جمهوری شوروی بسیار گران تمام شد. علاوه بر لهستان، لتونی و استونی هم به

آلمان داده شد ، اکراین از جمهوری شوروی جدا شده و تبدیل بیک دولت دست نشاندۀ آلمان گردید . همچنین شوروی مجبور بپرداخت غرامت جنگ به آلمانها شد .

" کمونیست های چپ " بر اساس بینش ضد انقلابی خویش ، خیانت به شوروی و انقلاب سوسیالیستی را به اوج رساندند . آنان در قطعنامه ای بنام کمیته مسکو نوشتند :

" ما برای منافع انقلاب بین المللی ممکن و مناسب می دانیم حاکمیت شوروی را که اکنون یک حاکمیت صوری محض می شود از دست بدهیم " .

لنین این تصمیم را " عجیب و مهیب " نامید . البته باید دانست که علت حقیقی این رفتار ضد حزبی و ضد شوروی ترسکی و " کمونیست های چپ " در آن زمان برای حزب بلشویک روشن نبود . اما بعدها در محاکمه " اتنلاف راست ها و ترسکیست های " ضد شوروی (در آغاز سال ۱۹۳۸) نیت پلیدشان برملا گردید .

در واقع ترسکی ، بوخارین و همدستان او در پس برهم زدن صلح برست قصد داشتند : با دستگیری لنین ، استالین و اسوردلوف و کشتن آنها ، به تشکیل حکومتی در اتنلاف با اس ارهای " چپ " بپردازند .

لنین در کنگره هفتم حزب که در مارس سال ۱۹۱۸ برای نخستین بار برگزار شد ، درباره صلح برست گفت :

" ... آن بحران سختی که اکنون حزب ما بمناسبت پیدایش مخالفین چپ در درون حزب بدان دچار گردیده یکی از عظیمترین بحرانهایی است که انقلاب روس می گذراند " .

قطعنامه لنین در باره صلح برست با رای اکثریت قاطع بتصویب رسید . لنین در فردای تصویب قطعنامه در مقاله ای تحت عنوان " صلح بدبخت " چنین نوشت :

" شرایط سنگین صلح تحمل ناپذیر است ولی بهر حال تاریخ کار خود را خواهد کرد ... بیایید بکار سازمانی و سازمانی و باز هم سازمانی بپردازیم . علیرغم همه مشقت ها ، آینده از آن ماست "

باید توجه داشت که کنگره هفتم طی قطعنامه ای ؛ تاکید کرد که دولت های امپریالیستی بمنظور براندازی شوروی حمله خویش را شروع خواهند کرد . بدین جهت کنگره وظیفه اساسی حزب میدانست که : برای دفاع فداکارانه از میهن سوسیالیستی ، حزب باید جهت بالا بردن انضباط خود و انضباط کارگران و دهقانان و تشکیل ارتش سرخ و تعلیمات نظامی همه اهالی ، نهایت کوشش و جدیت خود را بکار برد .

کنگره درستی نظرات لنین در مسئله صلح برست را تأیید نمود و رفتار ترسکی و بوخارین و همدستانش را شدیداً سرزنش نمود .

نتیجه عملی انعقاد صلح برست

انعقاد صلح برست به حزب بلشویک مجال کافی داد که برای استقرار حاکمیت شوروی و تنظیم برنامه جهت اداره امور اقتصادی کشور از زمان بدست آمده استفاده نماید .

انعقاد صلح برست فرصت داد که حکومت زحمتکش از جنگ میان اردوگاه امپریالیسم (ادامه جنگ بین اتریش و آلمان و بلوک انگلیس و فرانسه) نهایت استفاده را نماید تا در بستر این زد و خورد ، با سازمان دادن اقتصاد سوسیالیستی و ایجاد ارتش سرخ پایه های استقرار خویش را محکم سازد .

انعقاد صلح برست به پرولتاریا مجال داد که طرفداری دهقانان از کارگران در عمل حفظ گردد و در پرتوی این اتحاد قادر شوند نیروی های ضد انقلابی ژنرال های گارد سفید که در هنگام جنگ داخلی ، جنگی که همزمان با جنگ امپریالیستی انجام می شد را درهم بکوبند .

در دوران انقلاب اکتبر لنین به حزب بلشویک می آموخت ؛ در موقعیکه شرایط لازمه فراهم می باشد ، چگونه باید بی باکانه و با عزم بر دشمن یورش آورد .

در دوره صلح برست لنین به حزب بلشویک تعلیم می داد ؛ در حالیکه نیروی دشمن آشکارا بر نیروی ما برتری دارد ، چگونه باید با نظم عقب نشینی اختیار کرد تا بتوان با تجدید سازمان با انرژی بی پایان بر ضد دشمن تدارک تعرض نوینی دید .

ادامه دارد بهمن ادیب ۲۰۰۵ / ۰۷ / ۰۵